



یادداشت روز

*سیدمحمدبهشتی**

سوزمین عجایب یاوقتی مشهدجمعه‌بازار کتاب‌نداشت!

شاید ما خیال می کردیم که کتاب می خوانیم. در هر حال، شور فزاینده کتاب خوانی نسل ما چیزی متفاوت بود. ولع سیری ناپذیر؛ این توصیف دقیقی است برای متولدین دهه پنجاه. درسال‌های پایانی دهه شصت به بعد، نزد ما واقعا تع خواندن - به‌شکلی افراطی بالاگرفته‌بود.

یکی از شخصیت‌های رمان تهوع (نوشته سارتر) آدمی است که تصمیم گرفته همه کتاب‌های کتابخانه را به ترتیب حروف الفبا بخواند. سیمون دوبوار در خاطراتش تعریف می کند که سارتر، هربار در دیدارهای روزانه، می گفت که به نظر به تنازه‌ای رسیده ا این تصویر فانتزی، در زمان ما واقعا تجسم پیدا کرده بود. یک‌بار مسئول کتابخانه کوچک حوزه هنری مشهد به من گفت که متوجه شده من قفسه‌ای کتاب می خوانم. البته شرطی بپندم که او، نه رمان سارتر را خوانده بود، نه خاطرات دوبوار را.

هم‌نسلان من (دوستان فعلی‌ام) بدون استثنا چنین بودند، خواندن، ضرورتی بود به اندازه خوردن و نوشیدن. در جلسات شعر حوزه هنری، رسم بود.تو احدی الزام -که در ابتدای نشست، اعضای حاضر خلاصه‌ای ارائه دهند از آخرین کتابی که خوانده اند. این تکلیف شاق، جدا از اینکه مشوقی برای مطالعه بود، نوعی تمرین بلاغی نیز به شمار می‌رفت. جدا از این، عادت داشتیم که به خانه «اساتید» سر بزیم و با یک بغل کتاب فرضی به خانه برگردیم. این کتاب‌ها با سرعتی باورنکردنی خوانده می‌شد و ناچار از تجدید «خانه‌گردی» بودیم. لازم به گفتن نیست که کتاب عامل دید و بازدیذ نیز بود. رسم جالب دیگری که وجود داشت، نقد کتاب در جلسات خانگی بود. در این نشست‌ها نه تنها کتاب‌های حوزه ادبیات نقد و بررسی می‌شد.و بالطبع، بدون مطالعه آن‌ها نمی توانستی در بحث‌ها مشارکت کنی - بلکه شعر خوانی و تدقیق و تدبیر در معانی اشعار نیز برنامه‌ای بود که به‌صورت منظم دنبال می‌شد.

دوره عجیبی بود. کورمال کورمال پیش می رفتیم و سعی می کردیم بخوانیم و سر درمی‌یاوریم. اما آن موقع خبری از جمعه‌بازار کتاب مشهد نبود. اشتیاق کشف کتاب‌فروشی‌های تازه و خاص، با شفق جهان‌گردان قرن شانزدهم برای یافتن جزیره‌ای نامسکون برابر می کرد. آسانی خوفای، داستان‌نویس نازنین خراسانی اخبار کتاب را با دقت و وسواس به ما اطلاع می داد: «پاشین بیابن بچه‌ها پنج تا رمان تازه اومده». شخصا دنبال انبهارهای کتاب امور تربیتی بودم. آن‌ها با دلسوزی - کتب ضاله را کنار کتاب‌های آموزش‌وپرورش و مدارس جدا می کردند و در انبهارهایی مرطوب و نمور می ریختند. چند بار داوطلب مرتب کردن این انبهارها شدم و با اجازه و بی‌اجازه، کتب‌ذقی قیمتی را به‌خانه برده‌وام نابودی نجات دادم.

اما چرا تب مطالعه این قدر بالا گرفته بود؟ در مورد خودم و گروه دوستانم، باید گفت که قطعاً «شرم از ندانستن» انگیزه‌ای قوی بود. ما از اینکه نمی دانستیم خجالت می کشیدیم. من عادت داشتم که منابع ذکر شده در پانویس کتاب را گیر بیاورم و بخوانم. چنین بود که از جلال آل احمد به افلاطون و از جلال ستاری به براهنی و از آوینی به هیچکاک و از کارانتزاکس به نیچه و از محسن سلیمانی به مکاتب ادبی و به نویسندگان مدرن فرانسوی و از این طریق به جاده‌های فلاندر و سینمای بوتونل راه یافتیم. البته در آن زمان، بخشی از انگیزه فقیر برای مطالعه، قطعاً بر خورداری از توان لازم برای «کم‌نیاوردن» در بحث بود. این اعتراف ناگزیر، نمایانگر آسیبی است که سالک از طی طریق بدون استاد متحمل می شود.

چنین بود و ما کتاب می خواندیم تا آینده‌ای مثال‌زدنی بسازیم. معجونی از ناکجاآباد افلاطون و صداقت و صراحت جلال و شورانگیزی مر حوم شریعتی؛ اما نتیجه، حتی به «آلیس در سرزمین عجایب» هم شبیه نبود. قطعاً کتاب‌ها ایرادی نداشتند. درواقع، بدون اینکه متوجه باشیم، کتاب، ما را از نومی ساخت و همین خوب و کافی بود. این پاسبانان خاموش معرفت، تقدیر نامرئی ما را در طالعمان می بینند و می‌کوشند که با جادوی حروف و کلمات، رؤیاهای ما را به‌گونه‌ای شکل دهند که در مواجهه با آینده‌ای نامنتظر، خیلی جانخوریم. به قول دوستی نازنین «شاید کتاب‌ها هستند که ما را می‌خوانند». شاید ما خیال می کنیم که داریم کتاب می‌خوانیم...

*** روزنامه‌نگار ومدیرس فیلم‌نامه‌نویسی**

گفتارهایی درباره کاربردهای فراواقعی کتاب

این صفحه خالی است

کامل کالنتری– کتاب این سال‌ها کم‌کاربردترین شیء (در اینجا اگر کتاب رایک شیء در نظر بگیریم) در زمینه کاربردِی خودش بوده است و پرکاربردترین شیء در زمینه‌ای فراواقعی. سودجویی و کسب منافع شخصی، از نویسنده (بخوانید گردآورنده و سارق ادبی و جعل‌کننده ...) تا خواننده (بخوانید مشتری و مصرف‌کننده) حاشیه‌ها را بر متن برتری داده است. اگر زمانی نام‌یا محتوای کتاب برای مراجعان به کتاب‌فروشی‌ها عامل انگیزش خرید بود، حالا دیگر رنگ و جنس و حجم کتاب‌خیرداران را به‌سمت خرید کتاب‌ها می‌کشاند. در دوره پسامدرن دیگر کاربرد واقعی کالا اهمیت ندارد بلکه کالا نشانه‌ای می‌شود برای وجهه اجتماعی و نشان دادن رفاه، فرهنگی پوشالی، کسب شهرت، اعتبار، منصب، بهره‌کشی جناحی، تبلیغات و حتی به‌سخره گرفتن و بازی کردن بامفاهیم. شکل و رنگ و ظاهر کتاب تنها نشانه‌ای برای فرهنگ خانواده‌هاست و از سوی دیگر، وسیله‌ای برای سودجویی و کسب اعتبار علمی پوشالی و غیرواقعی.

■ «د» مثل «دکورکتاب»

یکی از فروشنده‌های قدیمی کتاب در مشهد نقل می‌کرد روزی خانمی که لباس‌هایش نمود عینی جعبه ممداد رنگی بوده است به دنبال کتاب‌های صورتی، نارنجی و بنفش وارد کتاب‌فروشی می‌شود. فروشنده که گمان کرده خانم به دنبال عنوان یارده خاصی از کتاب‌هاست، چند دقیقه‌ای متحیر می‌ماند و بعد، با توضیحاتش، متوجه می‌شود که وی به دنبال کتاب‌هایی است که به‌دکور خانه‌اش بیاید.

همین کاربرد فراواقعی کتاب در دوره‌ای از تاریخ به عاملی برای بیرون آمدن برخی انتشارات آمریکا از بحران تبدیل شده بود. معروف است که در سال‌های ۱۹۳۰، هنگام سقوط اقتصادی آمریکا، فروش کتاب به پایین‌ترین حد خود می‌رسد. تعدادی از ناشران از جمله «سامپسون و شوستر» تصمیم می‌گیرند از ادوارد برنیز (پدر روابط عمومی آمریکا) کمک بگیرند. برنیز قدم‌پیش می‌گذارد و با برسرزبان انداختن جمله «هر جا کتابخانه‌ای هست، کتابی هم باید باشد» معضل را حل می‌کند. او به دنبال این شعار و با استخدام بهترین معماران، مشتری‌های ثروتمند را تشویق به نصب

فرهنگ

یک شوخی تبدیل می‌شود. این معضل تا حدی به یک اتفاق عادی و موجه و سهل و ساده تبدیل شده است که نویسنده‌ای در یک فصل ۳۰ صفحه‌ای از کتابش به سرقت نویسنده‌ای دیگر از کتاب‌هایش می‌پردازد و خود بر مسند دموکراسی می‌نشیند. وقتی نشریات، مجلات و حتی وزارت ارشاد نظارتی دقیق بر چاپ و انتشار کتاب ندارند، هرروز شاهد یک فاجعه از نوع «سوکال» هستیم. در ماجرای سوکال، که به «شوخی فریب‌دهنده سوکال» نیز معروف است، آلن سوکال، استاد فیزیک دانشگاه نیویورک، مقاله‌ای در باب مفاهیم پسانوگرا می‌نویسد و در سال ۱۹۹۶ آن را در نشریه پسانوگرای «متن اجتماعی» به چاپ می‌رساند. هدف وی آزمودن سخت‌گیری علمی دبیران این نشریه و نشان دادن امکان سوء استفاده از مفاهیم علمی در متون پسانوگرا بود.

در واقع، سوکال برای آزمودن جامعه‌متفکر پست‌مدرن، مقاله‌ای آکنده از لفاظی‌های فلسفی، آسمان‌ریسمان‌های پسانوگرا و استفاده‌های کاملاً نایجا و نادرست بعضی متفکران از مفاهیم علوم طبیعی و نظری -از جمله آشوب، نسبیت عام، فیزیک کوانتوم، تئیدگی، بر خال، هندسه نا اقلیدسی، مکانیک سیالات و مانند آن - و پیوند دادن آن به هرمنوتیک، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فمینیسم و نظایر آن را نوشت و در نشریه «متن اجتماعی» به چاپ رساند. طنز ماجرا اینجاست که این مقاله‌بی‌اندازه مغلق و به‌همان اندازه بی‌معنایو بی‌ربط است ولی چنان روشن‌فکرآبانه و ژرف می‌نماید که هیچ‌یک از اعضای تحریریه این نشریه جرئت ایراد گرفتن به هیچ‌بخشی از آن را پیدا نمی‌کنند و چشم‌پسته‌دست‌به انتشارش می‌زنند.

■ «ج» مثل «جعل کتاب»

جعل کتاب‌هم که در طول تاریخ به رسوایی‌های عجیبی منجر شده محملی بوده است برای سوء استفاده‌ها و سرگرمی‌های برخی افراد. شاید نمونه‌اش عرفان قانعی فرد باشد که در یادداشتی در روزنامه «شرق» به‌تاریخ ۸ شهریور ۱۳۸۵ از شخصیت زن دانشمند کردی به نام «روناک یاسین» سخن گفت. به گفته او، مراسم بزرگداشت این دانشمند در روز ۱۹ مرداد ۱۳۸۵ در دانشکده ادبیات دانشگاه دوپلین

بهتر است کتاب نخوانیم!

برخی بنگاه‌های نشر منتظرند که این تخم دوزرده خودش اجازه می‌دهد بدون هیچ تخصص وارد این حوزه شود. این اتفاق در دیگر رشته‌ها یا نمی‌افتد یا کمتر می‌افتد، مثلاً شما اگر یک معلم، روزنامه‌نگار یا آدم عادی با هر شغل دیگری باشید بهتان اجازه نمی‌دهند بروید داروخانه نسخه بیچید یا دفتر نقشه‌کشی ساختمان بزیند، اما می‌توانید بدون هیچ مدرک تحصیلی مرتبتی یا سوادِی حداقلی بردارید رمان بنویسید! باورکنید به همین راحتی! حتی نیازی نیست که اصول و عناصر این حرفه را بدانید. فقط

همین که بتوانید قصه‌حسین کرد شبستری را سرهم‌بندی کنید و تعداد صفحات را برسانید به حد چاپ یک کتاب، سفارش تولید اثر



در ایرلند برگزار شده است. قانعی فرد دو کتاب از این نویسنده به زبان فارسی ترجمه می‌کند. چندی بعد، مشخص می‌شود که شخصیتی به نام روناک یاسین وجود خارجی نداشته و دو کتاب «خاطرات یک رعیت کرد» و «ماقیای قدرت و دقت دموکراسی در کردستان» نوشته خود قانعی فرد بوده است. قانعی فرد این دو کتاب را به عنوان ترجمه از نوشته‌های روناک یاسین چاپ کرده و در این کتاب‌ها نام روناک یاسین به عنوان نویسنده و نام عرفان قانعی فرد به عنوان مترجم درج شده بود. پس از گذشت چند سال از تاریخ چاپ این دو کتاب، در سال ۱۳۸۹، حسین حسینی، استاد دانشگاه سلیمانیه، در مطلبی، نتیجه تلاش خود برای شناختن شخصیت روناک یاسین را که قانعی فرد از او با عنوان استاد دانشگاه هاروارد یاد کرده بود اعلام کرد و به این نتیجه رسید که چنین شخصیتی وجود ندارد. پس از مشخص شدن جعلی بودن شخصیت روناک یاسین و اینکه دو کتابی که قانعی فرد از وی ترجمه کرده است در واقع نوشته خود اوست، وی در مصاحبه با اردوان روزبه، گزارشگر «رادیو کوچه»، به دفاع از خود پرداخت و درباره شخصیت روناک یاسین گفت: «این موضوع مانند این است که شخصی دنبال پلنگ صورتی بگردد تا ببیند در کجا متولد شده و در کجا مرده است یا بخوایم آگاتا کریستی یا پسر شجاع را پیدا کنیم.»

■ «خ» مثل «خودکشی کتاب»

بعد از این همه طنز تلخ، فکر می‌کنید یک کتاب تک تنها (اگر کتاب را دارای شخصیت و هویت بدانیم)، در چنین عصری و در مقاله‌با چ چنین دشمنان دندان‌تیزکردی‌ای چه می‌تواند بکند؟ اگر همین‌طور پیش برویم، زمانی خواهد رسید که کتاب‌های واقعی اسلحه شخصیت‌داستان درویشان را برمی‌دارند و یک گلوله وسط مغز خود شلیک می‌کنند. زمانی خواهد رسید که یک کتاب با آنتشی که در داستان به‌پا شده، وسط خانه‌ها و جلو چشم اعضای خانه خودسوزی می‌کند. زمانی خواهد رسید که کتاب‌ها در کتابخانه‌ها دست به خودکشی دسته‌جمعی می‌زنند و خود را از قفسه‌ها به پایین پرت می‌کنند. زمانی خواهد رسید که کتاب در تاریکی اتاق خانه‌ای، خود را از سطرهایش حلق‌اویز می‌کند.

به نویسندگان بی‌مایه و بی‌نشان، شمارگان چاپ را تا ده‌دوازده هزار رسانند و بعد یاباری کاتال‌های ارتباطی خود در زیر مجموعه‌های مربوط و نامربوطشان کتاب‌ها را توزیع کنند و برایش مسابقه کتابخوانی برگزار کنند و هدیه بدهند و هزار جور شعیده‌بازی که کتاب برسد به چاپ بیستم و سی‌ام و گاه صدم! حالا آن نویسنده بی‌نوایی که تخصص و کارش نوشتن است و به هیچ درگاهی متصل نیست و می‌خواهد کتابش را یک انتشارات معتبر چاپ کند و بعد آن اثر از مجرای مرسوم و معمول توزیع و دیده شود، باید سال‌های سال معطل و منتظر بماند که مگر کتابش با جرح و تعدیل‌های بسیار در تیراژ هزارتا بیاید بیرون. آدم دلش می‌گیرد و غصه‌دار می‌شود که چرا نباید هیچ‌کسی سر جای خودش باشد. چرا بعضی‌ها نمی‌روند به جای چاپ کتاب بنگاه معاملات املاک بزنند؟ چرا نمی‌روند رستوران و غذاخوری و فست‌فود دایر کنند؟ خب آنجا هم که سود بسیار دارد. با این اوضاع انتظار نداشته باشید که یکی مثل من شما را توصیه کند به غیردولتی‌انگاری که اتفاقاً حرف من این است: نخوانید آقا جان! نخوانید این کتاب‌های باری به هر جهت عمرتلف کن را! هیچ چیز به شما نمی‌دهند. فقط وقتتان را حرام می‌کنند. عوضش بلند شوید بروید کوه و دشت، پیاده‌روی، اصلاً بنشینید کنار خانواده چای بخورید و از زندگی لذت ببرید.

*** داستان‌نویس ومدیرس داستان**



قاب

فروشنده دوره گرد، فلک‌های پلاستیکی رنگی را در یک کوچه قدیمی حمل می‌کند. بادپن آن‌ها موجی از نوستالژی‌های کودکی در من جاری می‌شود. عکاس: نسترن فرجادبزشک



یادداشت

*حجت‌الاسلام والمسلمین علی شفیعی**

*سیدمحمدبهشتی**

فضایی برای اندیشه واندیشیدن

قسمت دوم

■ تعددوتفاوت‌مسائل،چالش‌هاونماها

یکی دیگر از مبانی لازم برای گذر از وضع موجود (مرکز پژوهش‌ها) و رفتن به سمت نگاه اندیشگده‌ای، ساخت‌های مختلف مسائل و چالش‌های زندگی شهری و شهرنشینی از یک‌سو و گرّه‌زدن راهکارهای تبیین و پاسخ‌دهی این چالش‌ها به یکدیگر به‌صورتی شبکه‌ای ازسوی دیگر است.

به بیان دیگر نگاه سیستمی و ارگانیک به مسائل و چالش‌ها و پاسخ جامع‌الاطراف به آن مسائل یکی دیگر از مبانی بحث ضرورت بازخوانی مرکز پژوهش‌ها و تبدیل آن به اندیشگده است.

اگر بگوییم شهرداری‌ها دولت‌های بومی‌اند که قلمرو آن‌ها درون دولت‌ها و کشورها قرار دارد، گمان می‌کنم مبالغه نشده است. این دولت‌های بومی و کوچک نیازمند اتاق اندیشه هستند تا بتوانند ضمن کمک به مدیران تصمیم‌ساز شیوه‌های اجرای آن تصمیمات را نیز از نگاه‌کی کل‌نگر و کلان‌نگر نهادینه کنند.

شهرداری‌ها به‌همان میزان که با فرهنگ، در معانی عام آن، در ارتباط‌اند با محیط‌زیست عموم مردم نیز درگیرند. شهرداری‌ها همان‌گونه که با کالبد شهری مواجه هستند، با جان شهر -یعنی زیبایی‌سازی، قابل‌زیست کردن شهر، فضاهای سیاحتی و زیارتی، آموزشی و پژوهشی و... نیز درگیرند.

این تنوع از یک‌سو و تعدد آن‌ها از سوی دیگر نیازمند وجود اندیشگده‌ای است با دغدغه‌ها، برنامه‌ها و ایده‌های متنوع و متعدد تا بتواند از این طریق به‌فهم‌حداکثری و سپس نگاه‌نهادی و سیستمی از نیازهای شورای شهر و شهرداری‌ها برسد.

*** بهره‌گیری از حداکثر قالب‌ها و ابزارها**

یکی دیگر از مبانی این نوع نگاه به مرکز پژوهش‌های شورای شهر لزوم بهره‌گیری از قالب‌های فراوان و متکثر در دوران جدید و تلاش در تهیه و تدوین محتوا و متن برای آن‌هاست. در ۲۰دهه پیش اگر تلویزیون، روزنامه، نشست‌ها و همایش‌ها و دیگر قالب‌های مکتوب راه‌های ارتباطی با عموم مردم و نخبگان بود، اما امروز ظرفیت‌های جدیدی به قالب‌های انتقال دغدغه‌ها به جامعه افزوده شده‌اند که هم تأمین محتوای فخیم برای آن‌ها و هم مدیریت آن‌ها نیازمند حضوری از جنس حضور اندیشه‌ای است. قالب‌هایی همچون بیلبورد‌های درون شهری، تلویزیون‌های شهری، فضاهای مجازی (تلگرام، فیسبوک و...)، کنار قالب‌های پیشین شهرداری‌ها را نیازمند تیم اندیشمندی می‌کند که برای تأمین محتوای این‌ها تدبیر کند.

اندیشگده می‌تواند هم در مدیریت این فضاها و قالب‌ها و هم در تأمین محتوای اندیشه برای این قالب‌ها بازوی مقتدری برای شورای شهر و شهرداری‌ها باشد.

در نوبت آینده به لوازم نگاه اندیشگده‌ای به مرکز خواهیم پرداخت.

*** عضویت‌ام‌ای مرکز پژوهش‌های شورای اسلامی مشهد**



بازخوانی

«هر چه می‌نویسم پنداری دلم خوش نیست و بیشتر آنچه این روزها نوشتم همه آن است که یقین ندانم که نشتنش بر جدت است از نابتشتن. ای دوست‌نه هر چه درست‌وصواب بود، روا بود که بگویند... و نباید که در بحری افکنم خود را که ساحلش دیدید نبود، و چیزها نویسم بی‌خود که چون او خود آیم بر آن پیشمان باشم و رنجور. ای دوست می‌ترسم و جای ترس است از مکر سرنوشت...»

نامه‌های عین‌القضات

